



ارسطو

الحروف

تفسیری بر مابعدالطبیعه ارسطو

محسن مهدی

ترجمه: محمد باهر

اهمیت و موضوع کتاب حروف

کتاب حروف که متن آن برای نخستین بار منتشر می‌شود یکی از بزرگترین آثار ابونصر فارابی و پربارترین آنها برای کسانی است که به طور کلی به پژوهش در زمینه اندیشه تازی [= اسلامی] و به‌ویژه فلسفه اسلامی و زبان‌شناسی تازی اهتمام می‌ورزند. این اثر به‌خامه پیشوای منطقیان در روزگاری به نگارش در آمده است که اندیشه تازی [= اسلامی] در دریافت مسائل مربوط به دانش و زبان به اوج خود رسیده بود، و بیان درست آنچه آدمی در آن می‌نگرد و بدان می‌اندیشد ضرورت یافته بود. از این‌رو، پژوهندگان تاریخ فلسفه و زبان از خواندن این کتاب بی‌نیاز نیستند، و ناگزیر کسی که در پی درک ارتباط میان رشد و گسترش دانش‌ها و زبان - که به وسیله آن از این دانش‌ها حکایت می‌شود - از یک سو با جامعه‌ای است که این دانش‌ها در آن بالیده، از سوی دیگر، است باید در این کتاب ژرف بنگرد.

مهمترین نکته‌ای که خواننده در این کتاب می‌یابد این است که مفاهیم اصطلاحی علمی و فلسفی در زبان تازی و دیگر زبان‌ها به طور کامل شرح داده شده، و عملکرد مترجمان به هنگام بازگرداندن این مفاهیم از زبان یونانی و سریانی معرفی گردیده، و مفاهیم عامیانه و ارتباط آنها با مفاهیم علمی تفسیر شده است. افزون بر اینکه در آن پیرامون ریشه زبان و کامل شدن آن و رابطه‌اش با فلسفه و دین و آیین بحث شده است. اینها مسائلی هستند که ما پیش از آگاهی یافتن از کتاب حروف نمی‌دانستیم که فیلسوفان تازی‌نویس درباره این‌گونه مسائل به دقت بحث کرده‌اند.

با وجود این، موضوع کتاب حروف تنها زبان و واژگان اصطلاحی علمی نیست، و این کتاب - آن‌گونه که پس از این بیان خواهیم کرد - تفسیری است بر کتاب مابعدالطبیعه ارسطو. کتاب حروف نخستین کتاب فراگیر از فارابی است که به علم مابعدالطبیعه اختصاص دارد، و آنچه پیش از این درباره این علم از فارابی منتشر شده، جز نوشته‌های کوتاه نیستند، نوشته‌هایی که فارابی در آنها پیرامون موجود و عرض‌های آن - چنان که در کتاب حروف بحث کرده - به تفصیل سخن نگفته است. این کتاب کهن‌ترین شرح جامع به زبان تازی بر کتاب مابعدالطبیعه است که از آن آگاهی یافته‌ایم، و بدون تردید منبعی بوده است که شارحان کتاب مابعدالطبیعه پس از فارابی، همچون ابن‌سینا و ابن‌رشد در بسیاری از آرای خود در علم الهی از آن بهره گرفته‌اند.

واژه حروف در چند معنی به کار رفته است که از آن جمله: حروف الفبا این حروف تهجی است. حرف در این معنی عبارت است از: «صوتی که دارای فصلی است، و این فصل با تماس اجزای دهان با یکدیگر در صورت پدید می‌آید... و این فصل‌ها که سبب تمایز حروف از یکدیگر می‌شود با تفاوت اجزای تماس یا محل تماس در دهان مختلف می‌گردد».



فارابی به هنگام بحث از ریشه زبان و پیدایش و کامل شدن آن، درباره حادث شدن حروف به این معنا در بندهای ۱۱۴ - ۱۱۹ از کتاب حروف بحث می‌کند، ولی این کتاب به این دلیل به نام کتاب حروف نام‌گذاری نشده و بیشترین مباحثی که در این کتاب بحث می‌شود مربوط به حروف الفبا نیست.

بحث از حروف در چند علم موضوعیت دارد و در این علم‌ها پیرامون خواص و طبیعت حروف بحث می‌شود، این مباحث در سده‌های سوم و چهارم هجری (عصر جابربن حیان و اخوان‌الصفاء) گسترش یافت. برای مثال می‌توان به علم‌الحروف که شاخه‌ای از علم جغرافست، اشاره کرد. در این علم خواص حروف و طبیعت پنهان آنها با بهره‌گیری از اصولی که وامدار حساب جمل، کیمیا و قرانات است، شرح داده می‌شود و به حروف به این معنا، «حروفیه» نسبت داده می‌شود. حروفیه فرقه‌ای است که در اواخر سده هشتم هجری از سوی فضل‌الله استرآبادی در ایران بنیاد نهاده شد؛ و کتاب حروف فارابی نه به این دانش‌ها ارتباط دارد و نه به این فرقه. فارابی در رد کیمیا و تنجیم آثار و نوشته‌هایی دارد و از این‌گونه علوم به دور است، و یادکرد این مطلب تنها برای رفع اشتباه ضرورت داشت.

حروف بخش بزرگی از اقسام کلمه و الفاظ داله است، و همان است که نحوین یونان آن را «ادوات»، و نحوین عرب آن را «حروف معانی» یا «حروفی که برای دلالت بر معانی وضع شده‌اند» می‌نامند (فارابی، شرح... العبارة، ص ۴۳، س ۹؛ الألفاظ، ص ۴۲، س ۷-۸)

برای مثال سیبویه در بحث از کلمه می‌گوید: «کلمه اسم و فعل و حرف است، و حرف کلمه‌ای است که برای معنایی آمده که آن معنا نه اسم است و نه فعل مانند ثَمَّ، سوف، واو قسم، لام اضافه و.. (الکتاب، ج. ۱، ص ۲). فارابی این تقسیم‌بندی را می‌پذیرد، ولی در مورد نام‌های این اقسام نظر دیگری دارد. آنچه که سیبویه آن را «کلمه» می‌نامد، فارابی آن را «الفاظ داله» می‌نامد، و آنچه که سیبویه و نحوین عرب از آن با عنوان افعال یاد می‌کنند، فارابی آن را «کلمه» می‌خواند، و در مورد نام‌های «اسم» و «حرف» نیز میان فارابی و سیبویه اتفاق نظر وجود دارد (الألفاظ، ص ۴۱-۴۲)، و درون مایه کتاب حروف نیز آشکار می‌کند که فارابی بیشترین مباحثی که در آن مطرح کرده، پیرامون حروف به همین معنی است، و سایر مباحثی هم که مطرح می‌کند از پیاپی‌ها و مطالبی است که مستقیم یا غیر مستقیم به این حروف مربوط می‌شود.

(فارابی در کتاب حروف نه درباره تمامی حروف و نه حتی درباره بیشترین آنها بحث می‌کند، و موضوع بحث او شمار اندکی از این حروف است. فارابی بحث از حروف را بیش از این کتاب) در کتاب الألفاظ (ص ۴۴-۵۶) پیش کشیده و انواع آن را برشمرده و معانی‌ای را که بر آن حروف از نظر منطقیان دلالت می‌کند، شرح داده و همین مباحث را نیز در چند جا از کتاب شرح... العبارة پیش کشیده است. برخی از حروفی که فارابی از آنها در کتاب حروف بحث می‌کند (حروفی که به وسیله آنها درباره مقولات پرسیده می‌شود: بند ۳ و بعد از آن، ص ۶۲ به بعد) به صورت مفصل و برخی دیگر به گونه‌ای مختصر و کوتاه مورد بحث قرار گرفته، تا جایی که درباره کَم و کَمیت تقریباً بحثی ارائه نمی‌شود (بنگرید به ص ۴۲-۴۳ از همین مقدمه)، و درباره مباحث مورد نظر از این حروف و آنچه که می‌توان به وسیله آن درباره آن مباحث پاسخی ارائه کرد، بحث می‌شود، و بیشترین این حروف را فیلسوفان به نام همان حروف یا به نامی که از آنها مشتق می‌شود، می‌نامند (الحروف، بند ۳، ص ۶۲؛ بسنجید با: الألفاظ، ص ۴۶-۴۷). برخی از مباحث مورد نظر از این حروف نیز دارای نام‌هایی غیر از حروف و یا غیر از اسامی مشتق از این حروف براساس شکل لفظی خود هستند، ولی با وجود این می‌توان آنها را حروف یا مشتق از حروف بر اساس معنای آنها به شمار آورد، و این چیزی است که منطقی و فیلسوف بدان توجه می‌کنند. از این رو در کتاب حروف پیرامون الفاظی بحث می‌شود که این الفاظ در اصطلاح نحوین از اقسام اسم‌اند، مانند الفاظ جوهر، ذات و شیء، و فارابی در این میان عباراتی را به کار می‌برد که اگر بخواهیم آن را بر پایه اصطلاح نحوین بسنجیم، این عبارات نامفهوم خواهند بود، مانند «حرف یوجد» و «حرف وجود» (شرح... العبارة، ص ۱۲۹، س ۶ و ص ۱۶۵، س ۲۳). فارابی به این تفاوت میان اصطلاح نحوی و اصطلاح منطقی این‌چنین اشاره می‌کند: «و همچنین بسیاری از آنچه که ما آن را در حروف بر خواهیم شمرد، شمار زیادی از نحوین آن را در حروف نمی‌آورند. بلکه از آن در اسم و یا کلمه [یعنی افعال] یاد می‌کنند، و ما اینها را با توجه به اینکه کدام یک در این صنعتی که از آن سخن می‌گوییم سودمندتر است، مرتب می‌کنیم. (الألفاظ، ص ۴۵-۴۶).

کتاب الحروف و کتاب مابعدالطبیعة ارسطو

حروفی که فارابی از آنها در کتاب حروف سخن گفته، ارسطو از آنها در دو کتاب مقولات و مابعدالطبیعه بحث کرده است. گفت و گو درباره این دو کتاب و بخش‌های آن دو و نیز ارتباط میان آنها از جمله مسائلی است که پیشینیان و



فارابی
در کتاب حروف
نه درباره تمامی حروف
و نه حتی درباره
بیشترین آنها
بحث می‌کند، و
موضوع بحث او
شمار اندکی
از این حروف
است.

معاصران بسیار بدان پرداخته‌اند و پیرامون آن اختلاف دیدگاه زیادی دارند. موضوعی که در این میان برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم آیا کتاب حروف تفسیر یا شرح و یا تلخیص کتاب مقولات یا کتاب مابعدالطبیعه است یا نه. پاسخ به این پرسش، چنانچه توجه ما صرفاً معطوف به مقولات باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا در هر دو کتاب درباره مقولات بحث شده است. پس برای پاسخ به پرسش یاد شده ابتدا باید به برخی از ناهمسانی‌های میان این دو کتاب و نیز ناهمسانی‌هایی که در سمت و سوی بحث از مقولات در آن دو به چشم می‌خورد، اشاره کنیم.

معروف است که کتاب مقولات به «مقولات مفرده» (الألفاظ، ص ۱۰۴، س ۲۱-۲۲) یا «مقولات مفرده‌ای که به وسیله الفاظ مفرده و... الفاظ مفرده‌ای که بر مقولات مفرده دلالت می‌کند» (رسالة... فی المنطق، ص ۲۲۷، س ۵-۶) یا «اجناس اشیاء بسیط که کلام بر آنها واقع می‌شود» (ماینی، ص ۵۵، س ۴-۵) نگریده شده است. اینها همان اجزای مقدماتی هستند که براهین و معیارها از آن سامان می‌یابند، و همه مفسران برآنند که کتاب مقولات بر تمامی اجزای منطق پیشی دارد، و آن از نخستین کتاب‌های منطقی ارسطوست که از نظر ترتیب پیش از کتاب العبارة جای دارد (شرح... العبارة، ص ۲۰-۲۱). البته در این ترتیب، شک و تردیدی هم وجود دارد: برخی کتاب مقولات را بر کتاب توییکا [= مواضع جدلی] مقدم می‌دارند و آن را کتاب ماقبل توییکا می‌نامند. فارابی می‌گوید: کتاب مقولات بر تمامی اجزای منطق مقدم است؛ زیرا این اثر بر تمامی اجزای فلسفه تقدم دارد، و این از آن روست که فلسفه، نخست در چیزی دیگر غیر از مقولات نمی‌نگرد، نه در آموزه‌ها، نه در علم طبیعی و نه در علم مدنی. اما در این میان علم الهی بیشترین چیزی است که در مقولات پیرامون آن اندیشه می‌شود (شرح... العبارة، ص ۲۳، س ۸-۱۰).

بنابراین مقولات تنها برای علم منطق وضع نشده، بلکه آن نخستین موضوعات برای همه صنایع منطقی و همه علوم فلسفی و نیز علم مابعدالطبیعه یا به طور خاص علم الهی است (الحروف، بند ۱۱ و بعد از آن، ص ۶۶ به بعد)؛ زیرا که در احوال عمومی موضوعات همه صنایع و علوم می‌نگرد، و تفاوت میان کتاب مقولات و کتاب مابعدالطبیعه این است که کتاب مقولات تقریباً به تعریف مقولات و بیان حد آن و نیز تشخیص دلالت‌های اسماء مفردی که بر اجناس مقولات مفرد دلالت می‌کند، به طور مختصر اکتفا کرده است، و در این کتاب پیرامون چگونگی وجود این مقولات و سمت و سوی تصور آن مقولات از سوی نفس و نیز تعیین الفاظی که مقولات بر آنها واقع می‌شود، و همچنین سمت و سوی به کارگیری آنها در علوم و صنایع به تفصیل بیان نشده است و به اموری که به چنین مسائلی ارتباط پیدا می‌کند، همچون تفاوت میان معانی مقولات در لغت و بنابر قول مشهور با معانی این مقولات در علوم و صنایع فلسفی، و یا همچون شکل‌گیری معانی عامیانه و فلسفی و به وجود آمدن لغت، فلسفه، آیین و کمال یافتن این آیین و ارتباط میان آنها، نمی‌نگرد، و اینها اموری هستند که ارسطو پیرامون بیشترین آنها در کتاب مابعدالطبیعه به تفصیل سخن گفته و درباره آنها اندیشیده است.

در اینجا مجال پرداختن به گفتارهایی که در کتاب مابعدالطبیعه گرد آمده، و یا پرداختن به دیدگاه پیشینیان و پسینیان درباره بخش‌های کتاب و ارتباط میان این بخش‌ها با یکدیگر فراهم نیست. فارابی گفتاری دارد با نام فی اغراض الحکیم فی کل مقالة من الکتاب الموسوم بالحروف و هو تحقیق غرض ارسطو طاليس فی کتاب مابعدالطبیعه که در آن به سرگشتگی و گمراهی بیشتر کسانی که در این کتاب نگریده‌اند، اشاره می‌کند و می‌گوید: «بیشتر مردم چنین پنداشته‌اند که درون مایه و مضمون این کتاب سخن درباره باری تعالی و عقل و نفس و دیگر امور متناسب با این‌گونه موضوعات است، و نیز چنین پنداشته‌اند که علم مابعدالطبیعه و علم توحید یکی است. و از این روست که می‌بینیم بیشتر کسانی که در این کتاب نگریده‌اند سرگردان و گمراه شده‌اند، چرا که بیشترین سخن در این کتاب از این‌گونه موضوعات خالی است، و بلکه می‌توان گفت هیچ سخنی در این باره جز در مقاله یازدهم - که علامت لام بر آن است (ص ۳۴، س ۸-۱۳) مطرح نشده است». و ما پیشتر سخن فارابی را درباره علم الهی و اینکه بیشترین چیزی است که در مقولات پیرامون آن اندیشه می‌شود یاد کردیم. کتاب حروف همچون کتاب مابعدالطبیعه در مقولات می‌نگرد و پیرامون اموری که گفتیم ارسطو درباره آنها در کتاب مقولات به تفصیل سخن نگفته و بلکه در کتاب مابعدالطبیعه چنین کرده، به تفصیل نظر کرده است.



این‌رشد

در این میان دلایل دیگری حکایت از آن دارد که کتاب حروف و کتاب مابعدالطبیعه با هم ارتباط دارند. از جمله این دلایل اینکه فارابی بارها به کتاب مقولات ارسطو ارجاع می‌دهد و تصریح می‌کند که ارسطو فلان مسئله را در کتاب مقولات تبیین کرده است، و این بیانگر آن است که کتاب مقولات غیر از کتابی است که فارابی آن را در کتاب حروف شرح می‌دهد. فارابی همچنین می‌گوید که مسائلی را پیشتر بیان کرده است، و از این سخن آشکار می‌شود که این مسائل در شرح‌های وی بر کتاب مقولات ذکر شده است، و این در حالی است که او از کتاب مابعدالطبیعه نام نمی‌برد، با اینکه وی بخش‌های زیادی از این کتاب را شرح کرده و پاره‌هایی از متن آن را برگرفته است. پس چنین به نظر می‌رسد که کتاب حروف سراسر تفسیر کتاب مابعدالطبیعه است و فارابی این‌گونه فرض کرده که خواننده کتابش از کتاب مابعدالطبیعه آگاه بوده و یا این کتاب را همراه با کتاب مابعدالطبیعه به مطالعه می‌گیرد و به پاره‌های نقل شده از کتاب مابعدالطبیعه اشراف دارد.

از دیگر دلایل ارتباط کتاب حروف و مابعدالطبیعه آنکه ترتیب کتاب حروف با ترتیب مقولات در کتاب مقولات سازگار نیست. (ترتیب مقولات در کتاب مقولات سنتی شده بود که بیشترین مفسران این کتاب، و از آن جمله فارابی، از آن پیروی کرده‌اند. برای نمونه بنگرید به ترتیب کتاب قاطاغوریاس یعنی مقولات از فارابی). دلیل دیگر آنکه بیشترین مطالبی که ابن‌رشد از کتاب حروف برگرفته، در دو کتاب او با نام تلخیص مابعدالطبیعه و تفسیر مابعدالطبیعه آمده است، و هیچ مطلبی از کتاب حروف در تلخیص کتاب مقولات ابن‌رشد به چشم نمی‌خورد. پس ابن‌رشد از موضوع کتاب حروف و ترتیب آن دانسته بود که این اثر شرح کتاب مابعدالطبیعه ارسطوست، و نه کتاب مقولات او.

متنی که ابن‌رشد آن را از کتاب حروف در تفسیر مابعدالطبیعه خلاصه کرده، در تفسیر مقاله دال یا مقاله پنجم از کتاب مابعدالطبیعه قرار داده شده است، و این مقاله آن‌گونه که ابن‌رشد در تفسیر خود می‌گوید (ص ۷۴۴ - ۷۴۶)، همان مقاله‌ای است که ارسطو آن را «گفتاری که ما درباره آن یاد کردیم که شیء بر چند نوع است» یا «گفتاری که در آن تبیین کردیم که اسم‌های به کار گرفته شده در این علم بر چند نوع است» نامیده است.

با اینکه ارسطو در بیشتر گفتارهای مابعدالطبیعه جهاتی را که اشیا بر آن اطلاق می‌شود توضیح داده، اما مقاله دال به عنوان فرهنگنامه واژگان فلسفی شناخته شده است، و ابن‌رشد در آغاز تفسیر خود بر این مقاله می‌گوید: «هدف ارسطو در این گفتار آن است که دلالت‌های اسم‌ها را بر معانی‌ای که در این علم به آنها نگریسته می‌شود، به تفصیل بیان کند، و این گفتار به منزله موضوع صناعت نسبت به آن صناعت است، و این اسم‌ها همان است که نسبت به شیء واحد به جهات مختلف اطلاق می‌شود، و از این‌رو نگریستن در شرح این اسم‌ها بخشی از این علم قرار داده شده است... پس نگریستن در اسم‌ها در اینجا از جنس نگریستن در انواع موضوعی است که دارنده آن علم در آن می‌نگرد، و آنچه این‌گونه باشد سزاوار است که در سخن مستقل باشد و نگریستن در آن مقدم بر تمامی مطالبی باشد که در آن علم است (ص ۴۷۵).

مقالات کتاب مابعدالطبیعه کلی و مقاله دال از این کتاب خاص، و پیرامون حروف معانی است و دلالت‌ها و جهت‌هایی را که بر آن اطلاق می‌شود به تفصیل بیان می‌کند. ما در اینجا به آنچه ابن‌رشد در تفسیر آغاز فصل بیست و چهارم از مقاله دال گفته بسنده می‌کنیم. او می‌گوید: «چون بر شمرده شد که حرف ل و حرف فی بر چند وجه است اینک می‌خواهد بر شمرده که حرف من بر چند وجه اطلاق می‌شود، و از آن‌رو از میان سایر حروف این حروف را بر شمرده است که اینها در علوم کاربرد بیشتری دارند و وجوه معانی‌ای که بر آنها دلالت می‌کنند، بیشتر است.

خلاصه سخن آنکه کتاب حروف تفسیر کتاب مابعدالطبیعه ارسطوست، و این بدان معنی نیست که این دو کتاب در تمامی موضوعات مورد بحث خود همگون باشند، بلکه میان آن دو تفاوت‌هایی وجود دارد که پاره‌ای از این تفاوت‌ها برخاسته از این است که فارابی درباره الفاظ و معانی مشهور در زبان‌ها و دوران‌ها و ملت‌هایی غیر از زبان ارسطو و دوره و ملت او بحث می‌کند. افزون بر اینکه پاره‌ای دیگر از این تفاوت‌ها برخاسته از نگرش فارابی به درون‌مایه کتاب مابعدالطبیعه و مضمون آن و نیز در اهداف ارسطو از نگارش این کتاب است.

گفتنی است از کتاب مابعدالطبیعه ارسطو هنوز به طور مستقل ترجمه‌ای به زبان تازی منتشر نشده است، و کتاب تفسیر مابعدالطبیعه ابن‌رشد نیز که آن را پدر مورس بویژ منتشر کرده، دربرگیرنده متن کامل کتاب مابعدالطبیعه نیست. با وجود این خوب است به این چاپ بویژ بنگریم و آن را با کتاب حروف فارابی به سنجش گیریم تا از ریشه‌های یونانی حروف و واژگان اصطلاحی که در آن بحث شده آگاهی یابیم و از جزئیات اشاره‌های فارابی در کتاب حروف به کتاب مابعدالطبیعه و نیز تفاوت‌های میان این دو کتاب مطلع شویم؛ خصوصاً که بویژ نمایه‌های کامل و سودمندی را برای بهره‌گیری آسانتر خواننده از کتاب تدارک دیده است.



از دیگر دلایل ارتباط کتاب حروف و مابعدالطبیعه آنکه ترتیب کتاب حروف با ترتیب مقولات در کتاب مقولات سازگار نیست.

۳- عنوان کتاب

این کتاب در کهن‌ترین کتابشناسی‌های فارابی با عنوان کتاب حروف معرفی شده است (القفطی، اخبار، ص ۲۹۷، س ۲۳؛ برنامه الفارابی در دست‌نویست کتابخانه اسکوریال، ش ۸۸۴، گ ۸۲، س ۱۹. واژه «تعلیق» که محقق کتاب قفطی آن را بخشی از عنوان کتاب حروف به شمار آورده، بخشی از عنوان کتاب شرح الآثار العلویة است، همچنانکه این مطلب از برنامه الفارابی در دست‌نویست اسکوریال دانسته می‌شود). این عنوان، عنوانی است که نزد پیشگامانی که از آن بهره گرفته‌اند، شناخته شده است و ما از اینان پس از این یاد خواهیم کرد.

ابن‌ابی‌اصیبه این کتاب را کتاب الالفاظ و الحروف نامیده است (عیون، ج ۲، ص ۱۳۹، س ۳. بسنجید با: صفری، الوافی، ج ۱، ص ۱۰۹، س ۹) و این نامی است که سیوطی نیز آن را برگزیده (در همین مقدمه از آن یاد خواهد شد) و در کتابشناسی‌های جدیدی که برای آثار فارابی نگاشته شده بدان اعتماد شده است (اشتاین شنایدر، الفارابی، ص ۱۱۸؛ بروکلیمان، تاریخ، ج ۱ از پیوست، ص ۳۷۶، ش ۱۲). این در حالی است که در تنها دست‌نویسته از این کتاب، از آن با نام رساله الحروف یاد شده است (حروف، ص ۲۲۶).

ما نیز با استناد به کهن‌ترین کتابشناسی‌های فارابی و نیز با استناد به سخن پیشگامانی که از این اثر بهره گرفته‌اند و پاره‌ای از آن را برگرفته‌اند این کتاب را کتاب حروف نامیدیم؛ زیرا واژه «الفاظ» در عنوان این دست‌نویست نیامده و چنین به نظر می‌رسد که این واژه در منابع متأخر بنا به دلایلی به این عنوان افزوده شده است. از جمله این دلایل آنکه فارابی در موارد زیادی و به ویژه در باب دوم از کتاب پیرامون الفاظ و شکل‌گیری آنها بحث می‌کند، و در این باب از حروف معانی و آنچه از این حروف مشتق می‌شود، آن‌گونه که در باب نخست و باب سوم بحث کرده، بحث نمی‌کند، و از این‌رو واژه «الفاظ» به عنوان کتاب افزوده شده تا اشاره‌ای باشد به اینکه فارابی در این کتاب پیرامون الفاظ نیز بحث کرده است. فارابی در باب دوم از حروف به معنای حروف تهجی یاد می‌کند (حروف، ص ۱۳۴ - ۱۳۷)، در حالی که در این کتاب معمولاً از حروف به این معنی سخن به میان نیامده است. پس واژه «الفاظ» به عنوان کتاب افزوده شد تا نشان دهد که فارابی در این کتاب درباره مطالبی غیر از حروف تهجی بحث می‌کند. حروف در اصطلاح نحویان بر اسما و افعال و عباراتی که فارابی از آنها بحث دراز دامنی کرده دلالت نمی‌کند، و کسی که نمی‌داند فارابی این الفاظ را با توجه به معانی آنها حروف دانسته، واژه «الفاظ» را برای دلالت بر آن به نام کتاب افزوده است. همچنین احتمال می‌رود که عنوان این کتاب با عنوان کتاب دیگری از فارابی در هم آمیخته شده باشد. فارابی کتابی دارد با نام الألفاظ المستعملة فی المنطق که بخشی از کتاب‌های جامع او و یا بخشی از شروع میانه وی بر آثار منطقی است

و از همین رو در کتابشناسی‌ها به طور مستقل از آن یاد نشده است (بنگرید به مقدمه کتاب الالفاظ، ص ۱۹). فارابی در این کتاب به‌طور کلی پیرامون الفاظی که در منطق کاربرد دارد، و از آن جمله حروف بحث می‌کند (ص ۴۲ به بعد). وی این کتاب را به رشته تحریر درآورده و در آن به اختصار از معانی حروف یاد کرده است. میان موضوع این کتاب و موضوع کتاب حروف ارتباط آشکاری وجود دارد، با وجودی که کتاب حروف پیرامون موضوعاتی بحث می‌کند که در کتاب الفاظ درباره آنها سخن به میان نیامده، همچنانکه در کتاب الفاظ نیز مباحثی مطرح شده که در کتاب حروف از آنها بحث نشده است. افزون بر اینکه موضوعاتی که در هر دو کتاب از آنها بحث می‌شود، معمولاً در کتاب الفاظ به طور خلاصه، و در کتاب حروف به طور مشروح آمده است، و امکان دارد این مسئله کسانی را که به تدوین کتابشناسی فارابی پرداخته‌اند، ولی از متن این آثار آگاهی نداشته‌اند، به اشتباه انداخته باشد و در نتیجه عنوان این دو کتاب را با هم در آمیخته باشند. بیشتر اشاره کردیم که فارابی گفتاری دارد با عنوان فی أغراض الحکیم فی کل مقالة من الکتب الموسوم



بالحروف و هو تحقیق غرض ارسطوطالیس فی کتاب مابعدالطبیعه (الثمرة المرصیة ص ۳۴ - ۳۸). این عنوان هدف مقاله و موضوع آن را مشخص می‌کند، و «کتاب موسوم به حروف» که فارابی اغراض هر مقاله‌ای از مقالات آن را تبیین می‌کند، کتاب مابعدالطبیعه ارسطوست که هر مقاله‌ای از مقالات آن با یکی از حروف الفبای یونانی شناسانده شده است. این حروف بر پیشانی مقالات کتاب‌های بزرگ در اصل یونانی آنها به عنوان شماره و نشانه‌ای برای آن مقالات می‌نشست و مقالات این کتاب‌ها با آنها شناخته می‌شد. این گفتار فارابی از جمله آثاری است که دست‌نوشته‌های آن شناخته شده است و ما امروزه دست‌نوشته‌های زیادی از آن سراغ داریم. از این گفتار در برخی از دست‌نوشته‌ها به نام رساله الحروف یاد شده است (مانند دست‌نوشته کتابخانه مدرسه سپهسالار [شهید مطهری] تهران، ش ۱۲۱۶، گ ۲۰۲ - ۲۰۳)، و همین عنوان در پایان کتاب حروف (ص ۲۲۶) هم به چشم می‌خورد. میان این دو اثر رابطه‌ای وجود دارد که از رابطه میان عناوین آنها فراتر می‌رود، و این از آن روست که هر دو اثر در بحث از یک کتاب مشترک‌اند، و آن کتاب مابعدالطبیعه ارسطوست.

اما واژه حروف را که فارابی آن را برای عنوان کتاب خویش برگزیده، می‌توان از دو جهت به شرح معنای آن پرداخت: نخست اینکه فارابی به کتاب خود که در آن به تفسیر «کتاب موسوم به حروف» ارسطو پرداخته، همین عنوان را داده، و این چیزی است که یافتن دلایل بی‌شمار برای آن از میان نام‌های کتاب‌های دیگر فارابی چندان دشوار نیست، چرا که وی بیشتر آثاری را که در آنها به تلخیص و یا تفسیر کتاب‌های ارسطو پرداخته به نام همین کتاب‌ها نامیده است، و از آن رو کتاب فارابی به نام کتاب حروف نامیده شده است که این اسم عنوان کتابی از ارسطو بوده است که این کتاب فارابی تفسیر آن است. پس باید از این مسئله چنین دانسته شود که این نام صرفاً نام اصطلاحی است و درست نیست که گفته شود وی کتاب خود را به این نام نامیده زیرا در آن پیرامون حروف الفبا بحث می‌کند؛ چرا که واژه حروف که کتاب مابعدالطبیعه ارسطو بدان نامیده شده فراتر از یکایک حروف الفبا که بر پیشانی هر یک از مقالات این کتاب به عنوان شماره و نشانه برای آن مقاله نشسته معنایی ندارد و کسانی که عنوان کتاب حروف فارابی را به عبری و یا لاتینی برگردانده‌اند، واژه حروف را در ترجمه خود به معنای حروف الفبا گرفته‌اند، و این معنای همین واژه در عنوان کتاب حروف ارسطوست.

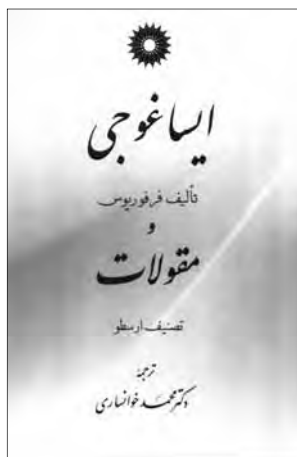
دوم اینکه می‌توان واژه حروف را در عنوان کتاب به معنای حروف معانی در نظر گرفت که درباره آن گفتیم فارابی در کتابش پیرامون آن بیشتر بحث کرده، همچنان که پیش از او ارسطو در مابعدالطبیعه چنین کرده است، و این همان معنایی است که بر واژه حروف - که از آن در متن کتاب بسیار یاد شده - غلبه دارد، و ما در این باره بیشتر به تفصیل سخن گفتیم.

اینک باید گفت ما خواه واژه حروف را به معنای نخست در نظر بگیریم و خواه به معنای دوم نمی‌توانیم افزودن «الفاظ» را به عنوان کتاب از سوی پسینیان از پیشینیان بپذیریم و براین باوریم که این افزودن برخاسته از در نیافتن غرض کتاب بوده است. پس کسی که این کتاب الفاظ و حروف نامیده منظورش آن بوده که فارابی در این کتاب خود درباره حروف تهجی و الفظی که از این حروف ترکیب می‌شود، بحث می‌کند، در حالی که این بحث کلاً از چند بند از کتاب بزرگی که غرض از نگارشش چیز دیگری است، فراتر نمی‌رود؛ چرا که این کتاب تفسیر کتاب حروف ارسطوست و غرض از آن نگاه فلسفی به حروف معنایی است که برای علم مابعدالطبیعه و آنچه از آن مشتق می‌شود، وضع شده است.

۴- شواهد

شماری از نویسندگان پیشین از کتاب حروف و نویسنده آن یاد کرده‌اند و به بخش یا بخش‌هایی از این کتاب اشاره نموده‌اند و یا به تلخیص آن پرداخته و یا پاره‌ای از متن آن را برگرفته‌اند. این شواهد و برگرفته‌ها به ما در تحقیق کتاب و بررسی هویت و ترتیب آن و نیز درستی متن و نسبت آن به فارابی کمک می‌کند و آنچه را که در کتابشناسی‌های فارابی آمده، تقویت می‌نماید (چرا که این کتابشناسی‌ها از نگارش کتابی از سوی فارابی به این نام ما را آگاه می‌کنند، ولی اینکه درون‌مایه این کتاب چیست و اینکه این کتابی که از آن نام برده شد آیا همان کتابی است که ما آن را در نسخه خطی یافته‌ایم، سخنی نمی‌گویند). این شواهد بر دو گونه‌اند: گونه‌ای از آنها از نام کتاب و نویسنده آن یاد می‌کنند، که بیشترین این کتاب‌ها پیش از دستیابی به نسخه خطی شناخته شده‌اند. اما گونه دوم نه در آنها از نام کتاب یاد شده و نه از نام نویسنده آن که در نتیجه ارجاع آنها به کتاب حروف فارابی پیش از دستیابی به اصل کتاب امکان‌پذیر نخواهد بود، و شکی نیست که در این میان برگرفته‌ها و یا تلخیص‌هایی از این گونه دوم غیر از آنچه که ما به آنها دست یافته‌ایم وجود دارد، و امیدواریم انتشار این کتاب به کسانی که آثار پیشینیان پس از فارابی را می‌خوانند کمک کند تا اینان بتوانند از آنها آگاهی یابند. ما در اینجا شواهد و برگرفته‌هایی را که از آنها آگاهی یافته‌ایم براساس تاریخ درگذشت نویسندگان کتاب‌هایی که این شواهد و برگرفته‌ها در آنها آمده، ذکر خواهیم کرد:

الف- مؤلف دو مسئله در منطق که متن لاتینی آن با شرح ابن‌رشد بر کتاب‌های ارسطو در مؤلفات ارسطوطالیس و



فارابی

بارها به کتاب

مقولات ارسطو

ارجاع می‌دهد و

تصریح می‌کند که

ارسطو فلان مسئله را

در کتاب مقولات

تبیین کرده است،

و این

بیانگر آن است که

کتاب مقولات

غیر از کتابی است که

فارابی آن را

در کتاب حروف

شرح می‌دهد.

شروح ابن رشد به چاپ رسیده است (ج ۱، بخش ۲ ب، گ ۱۲۴، ستون ۲؛ گ ۱۲۶، ستون ۴). این دو مسئله در ترجمه لاتینی به ابوالقاسم (یا القاسم) محمد بن قسم موسوم به «philosophus declamator»

نسبت داده شده است، اما در ترجمه عبری مسئله نخست از آن دو مسئله، مؤلف «ابوالعباس احمد بن قاسم» نامیده شده و به جای واژه declamator «همشیج» نهاده شده است (اشتاین اشنايدر، الفارابی، ص ۵۱ - ۵۲) که به معنای عارف است. من بر این یاورم که مؤلف این دو مسئله - که در آنها از فارابی یاد می‌شود ولی از ابن رشد یاد نمی‌شود - یکی از این دو تن است: ۱. ابوالعباس احمد بن محمد بن موسی صنهاجی مری اندلسی معروف به ابن العریف یا ابن العریف زاده مریه در سال ۴۸۱ هـ / ۱۰۸۸ م و در گذشته به مغرب در سال ۵۳۶ هـ / ۱۱۴۱ م. (بروکلمان، تاریخ، ج ۱، ص ۴۳۴، ش ۶)؛ ۲. شاگرد او، ابوالقاسم احمد بن قسی که در سال ۵۳۶ هـ / ۱۱۴۱ شورید و حکومتی را در غرب (در جنوب پرتغال) بنیاد نهاد و در سال ۵۴۶ هـ / ۱۱۵۱ م. کشته شد (بروکلمان، تاریخ، ج ۱، ص ۴۳۴، ش ۶). این دو از صوفیان اندلس هستند و مؤلف یکی از این دو مسئله در تفاوت میان برهان این الشیء و برهان لم الشیء به گونه‌ای گذرا چنین اشاره می‌کند: «آنچه ابونصر در کتاب حروف گفته است (مؤلفات ارسطوطالیس و شروح ابن رشد، ج ۱، بخش ۲ ب، گ ۱۲۵، ستون ۳).

ب - ابوالولید محمد بن احمد بن محمد ابن رشد قرطبی زاده ۵۲۰ هـ / ۱۱۲۶ م. و در گذشته ۵۹۵ هـ / ۱۱۹۸ م. ابن رشد از کتاب حروف یاد می‌کند و در جای‌هایی از کتاب‌هایش از آن نقل می‌کند. این جای‌ها عبارت‌اند از:

۱- المسائل البرهانية (بنگرید به: رنان، ابن رشد، ص ۴۶۳) یا المسائل المهمة علی کتاب البرهان لأرسطوطالیس (ابن ابی‌اصیبه، عیون، ج ۲، ص ۷۷، س ۲۸). ترجمه لاتینی این اثر به همراه شروح ابن رشد بر آثار ارسطو در کتاب مؤلفات ارسطوطالیس و شروح ابن رشد به چاپ رسیده است. ابن رشد در مسئله هشتم (ج ۱، بخش ۲ ب، گ ۱۱۹، ستون ۲-۳) اشاره می‌کند که فارابی در کتاب برهان و در کتاب حروف درباره حد و برهان بحث کرده است. اشتاین اشنايدر (الفارابی، ص ۵۰) گفته است بر



پایه ترجمه عبری که می‌گوید «صفر هاتوت» باید واژه Elenchorum به صورت Elementoum خوانده شود.

۲- شرح کتاب البرهان در فصل پنجم از مقاله دوم. ترجمه لاتینی این کتاب همراه با شروح ابن رشد بر آثار ارسطو در مؤلفات ارسطوطالیس و شروح ابن رشد (ج ۱، بخش ۲، گ ۴۵۸، ستون ۲ به بعد) به چاپ رسیده است. ابن رشد می‌گوید: از آنچه ابونصر در باب «ما هو» در کتاب حروف می‌گوید، چنین به نظر می‌رسد که او میان حدی که قیاس منطقی است، و حدی که برهان است تفاوتی قائل نمی‌شود، و ابونصر در این کتاب همان مثال‌هایی را به کار می‌گیرد که ارسطو در اینجا (یعنی آنالوطیقای ثانی، ک ۲، ف ۸، ۱۹۳، ۱۴ به بعد) آنها را به کار گرفته است.

۳- تهافت التهافت (ص ۳۷۱ - ۳۷۳). ابن رشد یادآوری می‌کند که مترجمان چنین منظوری داشته‌اند که اسم موجود بر چیزی دلالت می‌کند که اسم ذات و شیء بر آن چیز دلالت می‌کند، و می‌گوید: «این مطلب را ابونصر در کتاب حروف تبیین کرده است» و سپس به تفصیل پیرامون آنچه که باعث شده مترجمان اسم موجود و هویت را به کار برند، سخن می‌راند.

۴- تفسیر مابعدالطبیعة (ص ۵۵۷ - ۵۵۸). ابن رشد در این کتاب همان بخشی را که از کتاب حروف فارابی در تهافت التهافت خلاصه کرده، تلخیص می‌کند؛ یعنی بخشی را که در آن فارابی دیدگاه مترجمان را درباره کاربرد اسم هویت و اسم موجود ذکر می‌کند، ولی ابن رشد از کتاب حروف یا نویسنده آن ذکری به بیان نمی‌آورد.

ج - ابو عمران موسی بن عبیدالله میمون قرطبی زاده سال ۵۳۴ هـ / ۱۱۳۹ م. و در گذشته سال ۶۰۱ هـ / ۱۲۰۴ م. در الفصول فی الطب (گ ۱۳۲ پ - ۱۳۳) از دست‌نوشته کتابخانه دانشگاه استانبول، ش ۱۳۷۵ (عربی). ابن میمون ذکر

می‌کند که اختلاف مخارج حروف و اختلاف تحریک ابزارهای سخن تابع اختلاف اقلیم‌ها است. او می‌گوید: «این مطلب را ابونصر فارابی در کتاب حروف ذکر کرده است»، و چنین به نظر می‌رسد که آنچه پس از این عبارت آمده - و با فغال آغاز می‌شود - به سخن جالینوس اشاره دارد، نه به سخن فارابی.

د - شم طوبین فلقیرا، نویسنده فیلسوف‌مآبی که از حدود سال ۱۲۲۵ م. تا حدود سال ۱۲۹۰ م. در اسپانیا و پروانس زیسته است. فلقیرا بندهایی از کتاب حروف فارابی را در مجموعه خودش با عنوان مقدمه الحکمة (راشیت حکمه، ص ۲۸، ۲۶، ص ۳۱، س ۸). تلخیص کرده، ولی از نام کتاب و نویسنده آن یاد نمی‌کند. ما در مقدمه کتاب فلسفه ارسطو طالیس فارابی (ص ۱۹-۲۰، ۳۵-۴۰) به تفصیل درباره این کتاب فلقیرا سخن گفته‌ایم و غرض او و شیوه‌اش را در تلخیص متون تازی توصیف کرده‌ایم و گفته‌ایم که چگونه می‌توان از تلخیص عبری در تحقیق متن تازی بهره برد. آنچه فلقیرا از کتاب حروف تلخیص کرده بسیار بیشتر از آن چیزی است که دیگران از این کتاب برگرفته‌اند. وی متن اصلی و ترتیب آن را در ترجمه خود حفظ کرده، هر چند که به ترجمه بخش‌هایی از آن بسنده می‌کند و بخش‌های دیگر آن را فرو می‌گذارد. این در حالی است که دیگران به اشاره‌هایی گذرا به این کتاب و یا به تلخیص سخنان فارابی با عبارت‌های خودشان کفایت کرده‌اند. ما تلخیص فلقیرا را دوباره به تازی برگردانده‌ایم و از آن در تحقیق بخش‌هایی که او از کتاب حروف تلخیص کرده، بهره برده‌ایم.

ه - ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی‌بکر جلال‌الدین سیوطی زاده سال ۸۴۹ هـ / ۱۴۴۵ م. و در گذشته سال ۹۱۱ هـ / ۱۵۰۵ م. در کتاب المزهر (ج ۱، صص ۲۱۱، ۲۱۲). سیوطی می‌گوید: «ابونصر فارابی در آغاز کتاب خود موسوم به الفاظ و حروف می‌گوید...». چنین به نظر می‌رسد که آنچه پس از این عبارت آمده تلخیص سخنان فارابی است. البته با افزوده‌هایی از سوی خود سیوطی.

ما در تعلیقات خود بر متن کتاب، که در پایان کتاب آمده (صص ۲۲۷-۲۳۴) به جاهایی که برای ما بیان می‌کند یا آشکار می‌سازد که این شواهد و برگرفته‌ها به آنها باز می‌گردد، اشاره کرده‌ایم.

۵- ترتیب کتاب و کامل بودن متن

سیوطی برگرفته خود را از کتاب حروف این‌گونه می‌آغازد: «و ابونصر فارابی در آغاز کتابش می‌گوید». این مطلب در نسخه خطی نه در آغاز کتاب حروف، بلکه تقریباً در میانه آن است (حروف، ص ۱۴۷)، و این نشان می‌دهد نسخه‌ای که سیوطی از کتاب حروف در دست داشته (و یا مأخذی که سیوطی از آن برگرفته) ناقص بوده و آنچه را که ما آن را «باب اول» کتاب می‌نامیم نداشته یا اینکه همه بخش‌هایی را که ما امروزه در نسخه خطی داریم در برداشته ولی ترتیب آن با نسخه خطی موجود متفاوت بوده است؛ یعنی آنچه را که ما «باب اول» می‌نامیم مثلاً پس از «باب دوم» و یا «باب سوم» قرار گرفته است. این دگرگونی در ترتیب کتاب در نگاشته‌ای که دارای چند فصل است و در چند موضوع بحث می‌کند که ظاهراً ارتباطی میان آنها نیست، آسان‌یاب است. افزون بر اینکه ممکن است کراسه‌بندی نسخه‌ای از نسخه‌های خطی به هنگام صحافی جابه‌جا شده باشد و نسخه‌پردازان متوجه آن نشده باشند؛ چرا که اینان کراسه‌ای را که در آغاز کتاب قرار داشته دیده‌اند که با بحث مستقلی آغاز شده و - عنوان خاصی برای آن بحث نیز داشته است، و شاید از مواردی که این احتمال را قویتر می‌کند این باشد که «باب دوم» کتاب پیرامون اصل لغت و شکل‌گیری آن و حدوث فلسفه و آیین بحث می‌کند، و این چیزی است که ممکن است چنین پنداشته شود که کتاب با این مباحث آغاز می‌شود، و پس از آن هم «باب سوم» واقع شده که درباره حروف پرسش به تفصیل سخن گفته و سپس «باب اول» آمده که درباره «چیزهای مورد نظر در مورد این حروف» یعنی حروف پرسش بحث می‌کند (حروف، ص ۶۲، س ۱۲). این در حالی است که جاهایی در نسخه خطی کتاب به چشم می‌خورد که اسلوب و ساختار آن به گونه‌ای است که در درستی ترتیب آن شک و تردید ایجاد می‌شود، و این مسئله را ما در تعلیقات خود بدان اشاره کرده‌ایم.

ما با وجود همه این شک و تردیدها ترجیح دادیم ترتیب کتاب را آن‌گونه که در نسخه خطی بوده حفظ کنیم؛ زیرا برهان قطعی بر درستی ترتیب دیگری برای آن نیافتیم، و در عین حال ممکن است که این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی باشد که فارابی آن را نگاشته و یا املا کرده، نه اینکه کتابی که وی صورت نهایی آن را به پایان رسانده و بخش‌های آن را مرتب کرده باشد.

پاره‌ای از شواهد و برگرفته‌ها (همچون برگرفته سیوطی و ابن‌میمون) حکایت از آن دارد که کتاب موجود کامل نیست؛ زیرا برابر نهادن این برگرفته‌ها با متن کتاب در نسخه خطی آشکار می‌کند که آنها (برگرفته‌ها) با تفصیل بیشتری بیان شده‌اند.

مهمترین نکته‌ای که خواننده در این کتاب

می‌یابد این است که

مفاهیم اصطلاحی

علمی و فلسفی

در زبان تازی و

دیگر زبان‌ها

به طور کامل

شرح داده شده، و

عملکرد مترجمان

به هنگام بازگرداندن

این مفاهیم

از زبان یونانی و

سریانی معرفی گردیده،

و مفاهیم عامیانه و

ارتباط آنها

با مفاهیم علمی

تفسیر شده

است.

پس این امکان وجود دارد که این برگرفته‌ها از متن کتاب حروفی گرفته شده باشند که با متنی که امروزه موجود است، متفاوت و نسبت به آن مفضل‌تر بوده باشد. یا اینکه ممکن است متنی که امروزه در دسترس است در پاره‌ای موارد و یا در بسیاری موارد تلخیصی از آن متن اصلی باشد، همچنان که متن موجود آن گونه که در برخی از حروف دیده می‌شود، پیرامون شماری از حروف همچون حرف «اِن»، «متی» و «عن» به تفصیل سخن نگفته است (حروف، صص ۶۱-۶۲-۱۲۹-۱۳۰)، و شاید این مسئله نیز حکایت از آن داشته باشد که برخی از بخش‌های کتاب از روی متنی که تفصیل بیشتری داشته، خلاصه شده است.

اما همه اینها مسائلی هستند که نمی‌توان درباره آنها اطمینان حاصل کرد؛ زیرا امکان‌پذیر نیست که به طور قطع و یقین دریابیم کسانی که از کتاب حروف برگرفته‌اند، عیناً متن کتاب برگرفته شده را نقل کرده باشند و چه بسا آنان بخشی از آن را از حافظه خود آورده باشند، و یا آنچه را که برگرفته‌اند خلاصه کرده باشند، و یا مطالبی از نزد خود بدان افزوده باشند، و این شیوه‌های استناد به یک متن در میان پیشینیان رواج داشته است، و در میان این شواهد تنها متنی که صفات متعددی از آن با کتاب حروف برابری می‌کند، متن عبری فلقی‌راست که از متن سیوطی قدیم‌تر است و درست همان بخشی را برگرفته که سیوطی آن را نقل می‌کند. ما با شیوه فلقی‌را در تلخیص آثار فارابی از مقابله میان بخش‌های دیگر از کتاب او با آثار فارابی که وی در آنجا به تلخیص آن پرداخته، آشنا می‌شویم. از آنچه در صفاتی که فلقی‌را آن را تلخیص کرده به چشم می‌خورد، و از آنچه ما در حواشی این صفحات یادآوری کردیم دانسته می‌شود که متن تازی موجود در دست فلقی‌را که وی آن را خوانده و به تلخیص آن پرداخته، گسترده‌تر و مفضل‌تر از متنی که در دست ماست نبوده، هر چند که آن در چند مورد جزئی صحیح‌تر از متن ماست.

مقابله میان کتاب حروف و کتاب مابعدالطبیعه ارسطو شک و تردیدهایی دیگری را در این باره ایجاد می‌کند. کتاب حروف بخش‌هایی از کتاب مابعدالطبیعه را فرو گذاشته و پیرامون موضوعاتی نیز بحث می‌کند که در آن کتاب از آن سخنی به میان نیامده است (ما پیشتر اشاره کردیم که فارابی از شارحانی نیست که کاملاً به متنی که آن را شرح می‌کند پای‌بند باشد. او در شرح مابعدالطبیعه دارای دیدگاه خاصی است و همین امر عامل اصلی تفاوت میان این دو کتاب است). مهم‌ترین این موضوعاتی عبارت‌اند از: بحث واحد و وحدت یا بحث کم یا کمیت، و در این باره گفتنی است که فارابی رساله دراز دامنی با نام الواحد و الوحدة دارد (نسخه ش ۳۳۳۶ و ۴۸۳۹ کتابخانه ایاصوفیا در استانبول)، و شاید یکی از دلایلی که باعث شده وی درباره این موضوع در این کتاب به بحث نپردازد، این باشد که او در رساله‌ای مستقل به تفصیل پیرامون آن سخن گفته است، و شاید هم این رساله در اصل بخشی از کتاب حروف بوده، و این چیزی است که باید آن را یادآور شد؛ خصوصاً که اسلوب رساله الواحد و الوحدة با اسلوب و ساختار بخش‌های زیادی از کتاب حروف همانندی دارد، همچنان که ترتیب مطالب و تفصیل سخن در این اثر پیرامون معانی واحد و وحدت از نگاه عموم دانشمندان و از نگاه فیلسوفان نیز با کتاب حروف همانند است، و این نسبت به دیگر موارد علم مابعدالطبیعه که فارابی پیرامون آنها در رساله‌های مستقل دیگری سخن گفته، صادق است. اما اینها نیز همه از جمله اموری است که نمی‌توان درباره آنها به اطمینان و یقین رسید، و از این رو سخن گسترده درباره آن تا زمانی که متون و اخبار صحیحی در اختیار نداریم، و تا زمانی که بحث پیرامون متون آثار فارابی و دست‌نوشته‌های آن گام‌های نخستینش را پشت سر نهاده، سودمند نخواهد بود.

کوتاه سخن آنکه در این میان می‌توان در ترتیب کتاب و کامل بودن متن آن شک و تردیدهایی روا داشت، اما مرتب‌کردن دوباره آن و یا کامل کردن متن آن امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا برای این کار پایه و اساس کافی در اختیار نداریم، و از این رو ناگزیر باید متن این کتاب را آن گونه که در نسخه خطی موجود است، منتشر کرد و به اشاره‌ای به این گونه شک و تردیدها بسنده نمود.

ع- جایگاه حروف در میان آثار فارابی و تاریخ نگارش آن

از سخن فارابی آنجا که می‌گوید: ما آن را «در چند جا» بیان کرده‌ایم (حروف، ص ۹۳، س ۱۶-۱۷) و «سایر آنچه که در کتاب باری ارمیناس و کتاب القیاس گفتیم (حروف، ص ۱۲۷، س ۲۲) دانسته می‌شود که وی کتاب حروف را پس از نگارش و یا املائی شماری از جوامع و شرح‌های آثار منطقی به نگارش درآورده و یا آن را املا کرده است، همچنان که نام نبردن از آثار سیاسی‌اش (همچون المدینة الفاضلة، السیاسة المدینة و کتاب الملة) حکایت از آن دارد که این آثار پس از کتاب حروف به نگارش درآمده‌اند.

کتاب حروف

که متن آن

برای نخستین بار

منتشر می‌شود

یکی از بزرگترین آثار

ابونصر فارابی

و پربارترین آنها

برای کسانی است که

به طور کلی

به پژوهش در زمینه

اندیشه تازی [= اسلامی]

و به‌ویژه

فلسفه اسلامی و

زبان‌شناسی تازی

اهتمام می‌ورزند.

ساختار کتاب حروف بیانگر آن است که این اثر در اصل مجموعه‌ای از درس‌هایی است که فارابی آن را ایراد کرده و مخاطبان در مجلس درس آن را نگاشته‌اند. در کتاب‌های طبقات چنین آمده است که فارابی تا هنگام سفر به شام در پایان سال ۳۳۰ هـ در بغداد به تدریس منطق و فلسفه اشتغال داشته است، و کتاب مابعدالطبیعه که فارابی به تفسیر آن در کتاب حروف پرداخته، از جمله کتاب‌هایی نبوده است که شاگردان درس خود را با آن بیازانند، بلکه این اثر در مراحل آموزش پس از آثار منطقی، طبیعی و ریاضی قرار می‌گیرد و این نشان می‌دهد که فارابی کتاب حروف را پس از پایان نگارش و یا املائی دیگر آثار منطقی و فلسفی خود به نگارش درآورده و یا آن را املا کرده است.

اما این دلایل با وجود اهمیتی که دارند نمی‌توان به آنها استناد و اعتماد کرد؛ فارابی در همه کتاب‌های خود به تمامی آثاری که بیشتر نوشته اشاره نمی‌کند و علت ذکر مطالبی از برخی از آثار منطقی‌اش ارتباط میان موضوعاتی است که پیرامون آنها در کتاب حروف و این آثار بحث کرده است.

گفتنی است که فارابی در کتاب حروف دو مسئله را ذکر نکرده است که به باور ما این مسئله با موضوع کتاب حروف و تاریخ نگارش آن ارتباط دارد. این دو مسئله عبارت‌اند از: نشست فارابی با ابن‌السراج، و مناظره متی با سیرافی. ما در این گفتار پیرامون این دو مسئله به طور جداگانه سخن خواهیم گفت.

۷- فارابی و ابن‌السراج

گفتیم که فارابی در کتاب حروف درباره اصل زبان، شکل‌گیری آن و ارتباط آن با فلسفه و آیین بحث می‌کند و از شماری از زبان‌های غیرتازی (یونانی، سریانی، فارسی و سغدی) نام می‌برد و معانی برخی از حروف و ترکیب پاره‌ای از الفاظ را در آن زبان‌ها ذکر می‌کند. آشنایی فارابی با زبان‌های غیرتازی مسئله‌ای است که برخی از شرح‌حال‌نگاران فارابی - به ویژه پسینیان آنان - بدان اشاره کرده‌اند و گاه در این باره راه مبالغه را پیموده‌اند (ابن‌خلکان، وفیات، ج ۴، ص ۲۳۹-۳۴۱؛ صفدی، الوافی، ج ۱، ص ۱۰۶). البته در مورد زبان تازی فارابی پیشینیان بر نیکویی عبارت او و درستی آن و نیز نیکویی به کارگیری آن در علوم اتفاق نظر دارند، این در حالی است که پیش از او نادرستی عبارات تازی و بیچیدگی آن در علوم رواج داشت.

ابن‌خلکان می‌گوید: فارابی در حالی وارد بغداد شد که زبان ترکی و چند زبان دیگر غیر از تازی را می‌دانست. او این زبان را به نیکویی فرا گرفت و سپس به آموختن علوم حکمت پرداخت (وفیات، ج ۴، ص ۲۳۹، س ۷-۹). ابن‌ابی‌اصیبه حکایتی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد فارابی پس از آن به فراگیری نحو تازی استمرار ورزیده است: در تاریخ چنین آمده است که فارابی با ابوبکر ابن‌سراج می‌نشست و ابن‌سراج به او صناعت نحو می‌آموخت، و فارابی به او صناعت منطق تدریس می‌کرد (عیون، ج ۲، ص ۱۳۶، س ۲۳-۲۴).

ابوبکر محمدبن السری معروف به ابن‌سراج نحوی بغدادی از لغت‌شناسان برجسته‌ای است که به احتمال میان سال‌های ۲۶۰ هـ تا ۲۶۵ هـ زاده شده است (بنگرید به: مقدمه کتابش الموجز، ص ۶)؛ یعنی او از طبقه فارابی است که در حدود سال ۲۶۰ هـ زاده شده است. وی از یاران ابوالعباس مبرّد پیشوای نحویان بصره و شاگرد سیبویه بود. او یکی از کم سن و سال‌ترین یاران مبرّد و در عین حال بسیار با هوش بود که مبرّد به او علاقه داشت و به او نزدیکی می‌جست و از دیدارش شادمان می‌شد و در خلوت و مجالس او را در کنار داشت و با او همدم بود (ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۶۲ س ۸-۹ به نقل از ابن‌درستویه؛ بسنجید با: قفطی، ابناء، ج ۳، ص ۱۴۸، س ۱۱-۱۳). حسن‌بن احمد فارسی (د: ۳۳۷ هـ) و دیگران در دهه نخست سده چهارم هجری برای فراگیری نحو نزد او شتافتند (ابن‌السراج، الموجز، ص ۱۷۷). و این در حالی بود که پیشوایی نحویان بصره تا زمان درگذشت ابراهیم‌بن‌السری زجاج در سال ۳۱۱ هـ نه از آن‌ها، بلکه از آن‌ها همین زجاج بود و پس از او وی پیشوایی نحویان را به عهده گرفت، هر چند که او نیز در سال ۳۱۶ هـ یعنی پنج سال پس از زجاج روی در نقاب خاک کشید.

ابن‌سراج به جز ابوعلی فارسی شاگردان زیادی را پرورش داده است که آنان از چهره‌های شاخص نحو در سده چهارم هجری به شمار می‌روند. این شاگردان عبارت‌اند از: ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی (د: ۳۳۷ هـ)، ابوسعید عبدالله سیرافی (د: ۳۶۸ هـ) و ابوالحسن علی‌بن‌عیسی رمانی (د: ۳۸۴ هـ).

ما احتمال می‌دهیم که دیدار فارابی و ابن‌سراج پس از درگذشت مبرّد (۲۸۵ هـ) و پیش از حضور ابن‌سراج نزد زجاج



پس از گذشت چند سال از درگذشت میرد بوده است. در حکایتی که ابن ندیم آن را از ابن درستویه نقل می‌کند چنین آمده است: «ابن درستویه گفت: روزی ابن سراج را دیدم که پس از مرگ میرد برای ادای احترام نزد زجاج حاضر بود. مردی از زجاج سوآلی پرسید: زجاج به ابن سراج گفت: ابا بکر! پرسش او را پاسخ ده. ابن سراج پاسخ گفت ولی پاسخ او نادرست بود. زجاج از این فرصت بهره گرفت و گفت: سوگند به خدای که اگر در خانها بودی تو را می‌زدم، اما این مجلس چنین کاری را بر نمی‌تابد. ما پیشتر تو را در هوشمندی و تیزهوشی به حسن بن رجاء همانند می‌کردیم و تو در چنین مسئله‌ای به خطا می‌روی؟! ابن سراج گفت: ای ابا اسحاق! تو مرا زدی و ادب کردی، و من از آن هنگام که الکتاب - یعنی الکتاب سیبویه - را خوانده‌ام درس خواندن را رها کردم؛ چرا که منطق و موسیقی مرا از فراگیری نحو بازداشته است و من اینک به فراگیری دوباره روی می‌آورم، و او چنین کرد و آموخته‌هایش را به نگارش درآورد...» (ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۲، ۹ - ۱۵؛ قفطی، ایناه، ج ۳، ص ۱۴۸، ۱۳، ص ۱۴۹، ۱). ابن سراج مدتی آنچه را که از لغت و نحو نزد میرد آموخته بود رها کرد و فراگیری منطق و موسیقی او را از پرداختن به الکتاب سیبویه باز داشت تا اینکه در مسئله‌ای مرتکب اشتباهی می‌شود که سزای این اشتباه تنبیه و تأدیب است.

در مورد آشنایی فارابی با منطق و موسیقی دیگر نیازی به سخن نمی‌بینیم.

در اینجا مجال پرداختن به نتایج منطق‌آموزی ابن سراج نزد فارابی و تأثیر آن در گسترش افق دید او و رهایی‌اش از مذهب بصری و پذیرش برخی از آراء کوفیان نیست (و این رویکردی است که استاد او میرد نیز بدان شناخته شده است). همچنان که مجال پرداختن به تأثیر آن در نگارش‌های لغوی و نحوی او نیز نیست اینها اموری هستند که پیشینیان، همچون ابو عبدالله مرزبانی، بدان پرداخته‌اند. وی می‌گوید: «ابن سراج کتابی در نحو با نام الاصول نگاشته است که آن را از ابواب کتاب سیبویه برگرفته و انواع آن را بر پایه اصطلاح منطقیان تقسیم‌بندی کرده و با این کار اهل فلسفه را به شگفتی واداشته است. البته او در لفظ از این تقسیم‌بندی‌ها بهره برده، ولی در معنی تماماً همان مطالبی است که سیبویه آن را تقسیم‌بندی و مرتب کرده است، و در این میان تنها به مسائل اخفش [اوسط] و مذاهب کوفیان نظر داشته و در بسیاری از باب‌های نحوی با اصل نحویان بصره مخالفت ورزیده، چرا که او اندیشیدن در نحو را رها کرده و به موسیقی روی آورده بود (قفطی، ایناه، ج ۳، ص ۱۴۹، ۱۲ - ۷).

اما آثار فراگیری نحو نزد ابن سراج از سوی فارابی در توجه وی به ارتباط میان نحو و منطق خودنمایی می‌کند، و این مسئله‌ای است که هیچ متفکر اسلامی پیش از فارابی و پس از او به تفصیل و ژرفایی که فارابی در آثار متعدد خود پیرامونش اندیشیده و سخن گفته، بدان نپرداخته‌اند. البته ابن سراج تنها نحوی نبوده، بلکه وی به فنون لغت و ادب نیز آگاهی گسترده و ژرفی داشته و از عالمانی است که در این علوم نامبردار است و همگان بر دانایی و ارجمندی او هم‌آوایند. این در حالی است که فارابی در کتاب حروف از وی یاد نمی‌کند، هر چند که بدون شک او مأخذ برخی از نظرهای است که فارابی درباره دیدگاه نحویان عرب و سخنان آنان پیرامون معانی حروف - به ویژه آنچه که درباره پیدایش علم زبان‌شناسی نزد تازیان می‌گوید - اظهار می‌دارد.

بنابراین می‌توان گفت نشست و برخاست فارابی و ابن سراج ارتباط میان علم نحو و لغت را از یک سو با علم منطق و فلسفه از سوی دیگر تقویت کرده، و همین عامل فارابی را با میراث نحوی و لغوی زبان تازی پیوند داده است.

۸- فارابی و مناظره متی و سیرافی

در سال ۳۲۰ هـ، یعنی چهار سال پس از درگذشت ابن سراج، در مجلس فضل بن جعفر بن فرات، وزیر مقتدر خلیفه عباسی، مناظره‌ای میان ابوسعید سیرافی زبان‌شناس، فقیه، متکلم و شاگرد ابن سراج با ابوبشر متی بن یونس (د: ۳۲۸ هـ)، فیلسوف، و منطقی نسطوری پیرامون منطق و نحو درمی‌گیرد. ابوبشر در آن هنگام تازه وارد بغداد شده بود و گروهی برای دانش‌اندوزی نزد او گرد آمده بودند. او در مجلس درس خود از اهمیت و ارزش والای منطق سخن می‌گفت و چنین ادعا می‌کرد که نحویان را با لفظ سروکار است و نه با معنا. این سخن از مجلس درس او بیرون رفت و سرانجام مناظره‌ای شکل گرفت. در این مناظره شماری از دانشمندان و چهره‌های شاخص آن روزگار بغداد، و از جمله علی بن عیسی رمانی - که پیشتر از او به عنوان شاگرد ابن سراج یاد شد - حاضر شونده. رمانی در آن روز جریان مناظره را نوشت و آن را به طور مشروح برای ابوحنیان توحیدی روایت و املا کرد. توحیدی نیز آن را در شب هشتم (اللیلة الثامنة) از کتاب الإمتاع و الموائسة آورده است (ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۲۸). در اینجا مجالی برای بازگو کردن این مناظره و پیگیری ریشه‌های آرای

بیشترین مطالبی که

ابن رشد

از کتاب حروف

برگرفته،

در دو کتاب او با نام

تلخیص مابعدالطبیعه و

تفسیر مابعدالطبیعه

آمده است.

گفتنی است

از کتاب

مابعدالطبیعه ارسطو

هنوز به طور مستقل

ترجمه‌ای

به زبان تازی

منتشر نشده

است.

کلامی و لغوی سیرافی نیست (بنگرید به مقاله ما با عنوان: «اللغه و المنطق فی الاسلام»)، و غرض ما تنها اشاره به این نکته است که این مناظره در محافل ادبی و علمی بغداد به عنوان پیروزی نحو بر منطق و پیروزی نحویان و متکلمان بر اهل منطق و فلسفه به شمار رفته است.

از جمله دلایل شکست متی در این مناظره این است که او دربارهٔ نحو و احکام زبان نیندیشیده (توحیدی، الإمتاع، ج ۱، ص ۱۱۴، س ۵-۹) و به حروف و معانی و موارد کاربرد آن آگاهی نداشته است (ص ۱۱۱، س ۹-۱۰، ص ۱۱۶-۱۱۷)، با این حال چنین ادعا کرده است که نحویان از جایگاه قرارگرفتن حروف ناآگاهند (ص ۱۱۷، س ۹). سیرافی در این مناظره توانست ناآگاهی متی را به زبان تازی و نحو و زبان‌شناسی آن آشکار سازد و در نتیجه بی‌مایه بودن دیدگاه او را در با اهمیت جلوه دادن منطق و ادعای بی‌نیازی اهل منطق از نحو بر ملا کند و نشان دهد که او از قانع کردن حاضران در خصوص درستی آنچه که دربارهٔ ارتباط میان نحو و منطق می‌گوید، ناتوان است و در واقع او از ارتباط میان دو چیزی سخن می‌گوید که هیچ یک از آن دو را نمی‌شناسد.

این مناظره در مجلسی عمومی روی داده است که گروهی آن را با لوح‌ها و مرکب‌هایی که با خود همراه داشتند، می‌نوشتند... مجلس و حاضران در آن چنان از ثابت قدمی و زبان تأثیرگذار و چهره شادمان ابوسعید و سودمندی پی‌درپی سخنش به شگفت آمده بود که به یکباره همچون آوار فرو ریخت (ص ۱۲۸، س ۱۳-۱۶). سیرافی به هنگام مناظره چهل سال و متی پیرمردی هفتاد و پنج ساله بود. سیرافی به دین‌داری، جدیت، فضل و کناره‌گیری از دنیا شهره بود و متی به بدمستی و بدزبانی که به ازای یک درهم مقتدری بر گه‌ای املا می‌کرد. او سودجویی بود که از نظر رفتار زبان‌کارترین مردم و از نظر موقعیت فرومایه‌ترین آنان به شمار می‌رفت (ص ۱۰۷، س ۱۳-۱۴؛ بسنجید با ص ۱۲۹، س ۱-۴). از این‌رو پیروزی سیرافی بر متی در مناظره تنها پیروزی یک شخص بر دیگری و یا پیروزی فن و صنعتی بر فن و صنعت دیگر نبود. این پیروزی، پیروزی ادب و کلام بود که باعث شد مردم دربارهٔ فواید منطق و فلسفه و ادعای منطقیان و فیلسوفان شک و تردید روا دارند.

گفتنی است رابطهٔ میان متی و فارابی با پیچیدگی‌ها و ابهاماتی آمیخته شده است. گفته می‌شود که فارابی از متی دانش آموخته و او گرچه از ابونصر در سن بزرگتر، ولی ابونصر از او تیزهوش‌تر و شیرین‌سخن‌تر بوده است (ابن‌ابی‌اصیبه، عیون، ج ۲، ص ۱۳۵، س ۲۶-۲۷). فارابی در آن روزگاران در بغداد به تدریس منطق و فلسفه اشتغال داشت، و به شاگردانش شرح‌های خود را بر آثار منطقی و آنچه را که دربارهٔ رابطهٔ نحو با منطق نگاشته تدریس و املا می‌کرد. وی به هنگام شرح کتاب مدخل فرفوربوس و مقولات ارسطو و مابعدالطبیعهٔ او پیرامون حروف و معانی آن بحث می‌کرد و از میان شاگردان او کسانی بودند که هم در مجلس درس او و هم در مجلس درس متی شرکت می‌کردند.

من چنین می‌پندارم مناظره‌ای که میان متی و سیرافی در گرفت، بسیاری از شاگردان فارابی را بر آن داشت تا از وی بپرسند که او به پرسش‌های سیرافی چگونه پاسخ خواهد داد؛ پرسش‌هایی دربارهٔ زبان و ارتباط آن با منطق، و پرسش‌هایی دربارهٔ حروف و دیگر پرسش‌هایی که متی از پاسخ دادن به آنها درمانده بود، و یا پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آنها نداشت. این پندار از آن روست که فارابی افزون بر جایگاه والایی که در منطق داشت، با زبان تازی، زبان‌شناسی و دستور زبان آن نیز آشنا بود و این دانش را از ابن‌سراج، پیشوای زمان خود در این علوم و استاد سیرافی، آموخته بود.

چنین به نظر می‌رسد که فارابی در مقام پاسخ به این پرسش‌ها برآمده و کوشیده است این‌گونه مسائل را در حلقهٔ درس خود تفسیر کند. او در این حلقه به شرح معانی حروف و تفسیر کتاب مابعدالطبیعهٔ ارسطو می‌پرداخت و دربارهٔ ریشهٔ زبان و نحو و چگونگی پیدایش آن و ارتباط آن با فلسفه و آیین به تفصیل سخن می‌راند. و کتاب حروف همان کتابی است که او در این حلقه و در پاسخ به پرسش‌هایی که سیرافی پیش کشیده املا کرده و کوشیده است در آن به آرای بی‌پدازد که سیرافی در مناظرهٔ خود با متی از آن دفاع کرده است؛ مناظره‌ای که در آن پیرامون طبیعت زبان‌ها و اختلاف اصطلاح آنها و دلالت الفاظ بر معانی معقول، و رابطهٔ میان شکل لفظی و مفهوم عقلی، و رابطهٔ مفاهیم عامیانه با مفاهیم فلسفی، و انتقال مفاهیم از زبانی به زبان دیگر بحث شده است. فارابی در این کوشش خود دلایل سیرافی را رد می‌کند و براین پندار او خط بطلان می‌کشد که اهل منطق به زبانی که در آن به گفت‌وگو با یکدیگر می‌پردازند و به وسیلهٔ مفاهیم اهل آن زبان، با یاران خود به درس‌آموزی می‌نشینند، توجهی نشان نمی‌دهند.

